

امام حسن علیه السلام و پیش‌بینی صلح با معاویه؛ بازاندیشی سیاست راهبردی امام حسن علیه السلام در مواجهه با معاویه*

[محمد رضا هدایت پناه]

چکیده

صلح امام حسن علیه السلام نقطه عطفی در تاریخ تشیع، بلکه در تاریخ مسلمین است که از زوایای مختلف، مورد بررسی اندیشمندان قرار گرفته است. از سؤالات بنیادین راجع به این واقعه این است که، آیا امام حسن علیه السلام برای صلح پیش‌دستی کرد یا معاویه؟ پاسخ‌های مختلفی برای این سؤال ارائه شده است. پاسخ نخست خواهان اثبات پیش‌دستی امام حسن علیه السلام برای صلح، از روی مخالفتشان نسبت به جنگ با معاویه و به‌طور کلی، مخالفت با سیاست‌های امام علی علیه السلام است. پاسخ دوم بیانگر این است که جهاد با معاویه، برنامه اصلی و اساسی امام مجتبی علیه السلام بوده و پذیرش صلح، نه در ابتدای خلافت، بلکه موضوعی ناخواسته و تصمیمی برآمده از حوادث پیش‌آمده بوده است. در این تحلیل، نوعی غافلگیری و عدم تحلیل جامع و عمیق از اوضاع عراق نهفته است. به نظر می‌رسد هر دو پاسخ، متأثر از پیش‌فرض‌های کلامی ارائه‌کنندگان است و با اشکالاتی روبه‌رو می‌باشد. می‌توان این موضوع را به

* تاریخ دریافت مقاله: (۹۷/۰۳/۰۵)، تاریخ پذیرش: (۹۷/۰۳/۱۰).

۱. دانشیار گروه تاریخ پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، mrhp1345@gmail.com

گونه‌سومی تحلیل کرد که مشکلات دو پاسخ پیشین را نداشته باشد و آن، بر اساس روش تبیین تاریخی واقعیت‌گرا خواهد بود. پاسخ سوم بیان می‌کند که روبه‌رو شدن با صلح، برآمده از غافلگیری در برابر حوادث پیش‌آمده نبوده است؛ بلکه درخواست صلح، هرچند موضوعی پسینی است، اما با تحلیل عمیق و درست امام حسن علیه السلام از اوضاع و شرایط پیشین عراق، همراه بوده است و این تحلیل، آن حضرت را به یک راهبر و استراتژی‌جامعی از ابتدای خلافت سوق داد که عبارت بود از پیش‌بینی عدم موفقیت جبهه نظامی عراق در برابر شام و در عین حال، ضرورت تحرک نظامی (مانور نظامی) برای جلوگیری از شکستی کامل و غیرقابل جبران و دستیابی به اهداف سیاسی بلندمدت. این پاسخ، کاملاً با پاسخ نخست در تضاد است و پاسخ دوم را تکمیل و اصلاح می‌کند.

کلیدواژه‌ها: صلح امام حسن علیه السلام، پیش‌بینی صلح، معاویه، تاریخ خلافت، مخالفت امام حسن علیه السلام با امام علی علیه السلام.

مقدمه

از دیرباز دورویکرد متفاوت، بلکه متضاد در تحلیل صلح امام حسن علیه السلام از سوی مورخان و پژوهشگران تاریخ، مطرح بوده است. سؤال اصلی این است که آیا پیشنهاد صلح، نخستین بار از سوی امام حسن علیه السلام به معاویه داده شد یا معاویه پیش‌گام چنین درخواستی بوده است؟ اهمیت این پرسش تنها در تقدم و تأخر نیست؛ چه این‌که این امر، شاید به خودی خود حاصل و نتیجه‌ای نداشته باشد. اما رویکردهایی متفاوت و متضاد، به دنبال اثبات دو نظریه در پاسخ این سؤال می‌باشند؛ به عبارتی دقیق‌تر، این دو پاسخ، برخاسته از دو نگاه کاملاً متفاوت است که هر یک، از طریق پاسخ به این سؤال به دنبال تأمین اهداف نظری و توجیه دیدگاه سیاسی - مذهبی خود است.

بر اساس نظریه اول که از سوی گروه‌های مختلفی از مورخان اهل سنت و نیز برخی از مستشرقان و دگراندیشان و روشنفکران مطرح شده، امام مجتبی علیه السلام به دلیل بینش و منش خاص خود و روحیه راحت‌طلبی‌ای که داشته، مخالف با سیاست‌های پدر بزرگوار خود، امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و از این رو اساساً با جنگ‌های جمل و صفین مخالف بود؛ او وقتی بر کرسی خلافت تکیه زد، زیرکانه مقدمات کار صلح را به گونه‌ای ترتیب داد تا کار به صلح انجامد. از این نظریه با نام نظریه مکتب خلافت نام می‌بریم.

نظریه دوم که از سوی بیشتر مورخان و دانشمندان شیعه و برخی از مورخان و نویسندگان اهل سنت دوستدار اهل بیت علیهم السلام مطرح شده، این است که امام مجتبی علیه السلام هیچ‌گونه مخالفتی با سیاست‌های امیرالمؤمنین علیه السلام نداشته و با امویان همان‌گونه بوده که پدر بزرگوارشان بوده است. بر این اساس، از زمانی که خلافت را به دست گرفت تمام سعی خود را به کار بست تا معاویه را به پذیرش خلافت خود وا دارد. چون معاویه زیر بار نرفت، امام با او اعلان جنگ کرد؛ ولی به دلایلی و پس از درخواست‌های مکرر معاویه برای صلح، مجبور به پذیرش صلح با معاویه شد. این نظریه را نظریه مکتب امامت می‌نامیم.

هریک از این دو نظریه، دارای مستنداتی است. ابتدا با مروی بر این مستندات، سؤالات و اشکالاتی که در برابر هر یک از این دو عقیده قرار دارد، مطرح می‌شود و در ادامه، نظریهٔ سومی که نظریهٔ این نوشتار است، ارائه خواهد شد.

۱- نظریهٔ پیش‌گامی امام حسن علیه السلام برای صلح

این نظر با چند محور اصلی، تلاش و اصرار دارد تا بگوید امام حسن علیه السلام بدون هیچ عذر و اجباری، خود پیشنهاد صلح داده و معاویه پس از درخواست صلح از سوی امام، نمایندگان خود را به مدائن اعزام کرده و صلح انجام گرفته است. محورهای اصلی این نظریه عبارت‌اند از:

- ۱- امام عاجزانه تقاضای صلح کرد.

- ۲- امام با داشتن نیروهای فراوان، به خاطر تمایلات مادی و رسیدن به درهم و دینار دست به چنین کاری زد.

- ۳- او با داشتن روحیهٔ راحت‌طلبی، تنها به فکر خودش بود و مردم را در برابر معاویه رها ساخت.

- ۴- اساساً امام حسن علیه السلام با جنگ‌های داخلی میان مسلمانان که از زمان امام علی علیه السلام روی داده بود، موافق نبوده است.

این چهار محور، در روایت زهری، که به همسویی با مروانیان و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام مشهور است، بازتاب یافته است.^۱ برخی از روایات نیز، هر کدام، گوشه‌ای از این محورها را انعکاس داده‌اند؛ به طور مثال، آمده است که امام در همان ابتدا، بیعت مردم با خود را بر اساس جنگ و صلح بست^۲ و به مدت دو ماه پس از خلافت خود، هیچ اقدامی برای سرکوب و جنگ با معاویه نکرد تا این که ابن عباس برای او به صراحت در نامه‌ای نوشت که:

۱. ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى (ترجمة الامام الحسن)، ص ۱۶۸؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ۱۲۵/۴.

۲. ابن سعد، محمد، همان، ص ۷۴، ح ۱۲۹.

یا ابن رسول الله! فإن المسلمین و لو ک أمرهم بعد أ بیک رضی الله عنه، و قد أنکروا أمر قعودک عن معاویة...^۱

مردم شما را پس از پدرتان به خلافت برگزیدند و این بی توجهی شما نسبت به معاویة را خوش ندارند.

از دیگر دلایل این نظریه برای این که امام حسن علیه السلام اعتقادی به جنگ با معاویة نداشته و خود از ابتدای خلافت، خواهان و پیشتاز صلح بوده، این است که طبق نقل ابن کثیر، قیس بن سعد بن عباده، حاکم آذربایجان، با ۴۰,۰۰۰ نفر بر امام اصرار داشت تا به جنگ با معاویة رود؛ ولی امام او را عزل کرد. ابن کثیر این حرکت حضرت را دلیلی بر عدم اعتقاد ایشان به جنگ با معاویة دانسته و معتقد است که اطرافیان، نظر خود را بر او تحمیل کردند.^۲ وی در جایی دیگر می نویسد: «او بر خلاف میل و اراده اش، با سپاه عراق حرکت کرد». ابن نعری بردی نیز تحلیلی چون ابن کثیر ارائه داده و بر این باور است که مسلمانان، به دلیل علاقه شدید و فراوانی که به امام حسن علیه السلام داشتند، او را به خلافت برگزیدند؛ ولی جنابشان را به جنگ با معاویة مجبور ساختند و او با کراهت تن به این خواسته داد.^۴

در منابع آمده است که امام مجتبی علیه السلام با داشتن بیش از ۴۰,۰۰۰ نیروی نظامی، صلح را پذیرفت و به مخالفت های مخالفان خود، که بیشتر از خانواده و اصحاب خود ایشان بودند، اعتنایی نکرد. در برخی منابع مانند تاریخ طبری،^۵ کامل ابن اثیر

۱. ابن اعثم، احمد، الفتوح، ۴/ ۲۸۳ - ۲۸۴.

۲. «لم یکن فی نية الحسن أن یقاتل احد لکن غلبوه علی رایه» ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البداية و النهایة، ۱۶/ ۸.

۳. «... ثم ركب الحسن فی جنود العراق عن غیر ارادة منه» همان، ۲۱/ ۸.

۴. «اجتمع علیه المسلمون و أحبوه حباً شديداً و ألزموه حرب معاویة، فسار علی کره منه» ابن نعری بردی، یوسف، النجوم الزاهرة، ۱۴۰/ ۱.

۵. «فخلص معاویة حین فرغ من عبد الله بن عباس و الحسن علیه السلام الی مکایده رجل هواهم الناس عنده مکایده و معه اربعون الفاً...» طبری، محمد بن جریر، همان، ۱۲۵/ ۴.

۶. ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل، ۳/ ۴۰۴.

و تاریخ ابن خلدون،^۱ به این مطلب که ۴۰,۰۰۰ نفر از مخلصین علی علیه السلام بر اساس مرگ، با امام حسن علیه السلام بیعت کرده بودند، تصریح شده است. این تعداد که در برخی روایات به هفتاد، هشتاد،^۲ نود و یا صد هزار نفر نیز افزایش یافته،^۳ مؤید این نظریه است. بنابراین امام از جهت نیرو در مضیقه نبوده و دقیقاً به همین دلیل، شخصی چون سلیمان بن سرد خزاعی، تعجب و اعتراض خود از صلح امام با معاویه را در حالی که سپاه ۱۰۰,۰۰۰ نفری داشته است، به صراحت بیان می‌کند.^۴ محمدرضا مصری پس از اشاره به سپاه ۴۰,۰۰۰ نفری می‌نویسد:

چنان چه امام مجتبی علیه السلام اعتقادی به جنگ داشت، می‌توانست سپاه و اتفاق و اتحاد آنان را برقرار سازد؛ اما او نیز می‌دانست که جنگ‌های داخلی جمل و صفین که به دلیل نزاع بر سر خلافت بوده، شمار زیادی از بزرگان صحابه را به کشتن داده و سبب تضعیف مسلمین شده است.^۵

از دیگر دلایل این نظریه، اعزام ۱۲,۰۰۰ نفر نیروی پیش‌گام، که یکی از فرماندهان اصلی آنها قیس بن سعد بن عباده بود، می‌باشد. امام حسن علیه السلام، او را با نیروها اعزام کرد تا مانع نیت اصلی او - یعنی صلح - نباشد.^۶

در کنار این روایات، باید از مخالفت صریح امام حسین علیه السلام با تصمیم صلح برادرش نیز یاد کرد. در روایتی به روشنی بیان شده که وقتی امام حسن علیه السلام تصمیم خود را

۱. ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ ابن خلدون، ۱۸۶/۲.

۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغة، ۱۷/۱۶؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، همان، ۴۶/۸.

۳. یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، ۲/۲۱۸؛ دینوری، ابن قتیبه، الامامة والسياسة، ۱۴۱/۱.

۴. همان، ۱۴۱/۱ - ۱۴۲.

۵. «و مع ذلك لو كان محباً للقتال لاستطاع جمع شملهم و تجنيد جيش منهم لكنه رأى أن الحرب الداخلية تضعف المسلمين إذ قتل كثير من كبار الصحابة في موقعة الجمل و صفين بسبب النزاع على الخلافة» مصری، محمدرضا، الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة، ص ۱۸.

۶. ر.ک: ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، همان، ۱۶/۸.

به امام حسین علیه السلام و عبدالله بن جعفر اعلام کرد، هر دو مخالفت کرده و او را ملامت نمودند؛ ولی او به سخنانشان توجهی نکرد. امام حسین علیه السلام این تصمیم او را مغایر با سیره امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دانست.^۱ این مخالفت تا بدان حد به تصویر کشیده شده که طه حسین بر اساس گزارشی^۲ که چند و چون آن مورد مناقشه قرار گرفته، مدعی شده است، امام حسن علیه السلام، برای عملی شدن نظر خود، برادرش امام حسین علیه السلام را حتی به بستن غل و زنجیر تهدید کرد.^۳

محمد رضا مصری نیز بر این باور است که پس از صلح، هنوز گروهی بودند که اعتقاد داشتند امام حسن علیه السلام به دلیل برتری بر معاویه، بایستی با او می‌جنگید، و امام حسین علیه السلام نیز همین باور را داشت.^۴ برخی دیگر از مورخان و نویسندگان نیز با تکیه و استناد به این‌گونه روایات، مخالفت امام حسین علیه السلام با صلح برادرش را تلقی به قبول کرده‌اند.^۵

با استناد به این گزارش‌ها، برخی از مستشرقان، تلاش نموده‌اند با همراهی مورخان همسوبا امویان، ضمن ارائه تصویری خاص از شخصیت امام مجتبی علیه السلام، این نظریه را به کرسی بنشانند که پیشنهاددهنده صلح، شخص امام حسن علیه السلام بوده و او از همان ابتدا چنین نیتی داشته و گام به گام این خواست خود را عملی کرده است. این تحلیل را با ادبیاتی نزدیک به هم و البته گاه تند و زننده، می‌توان در نوشته‌های مستشرقانی چون لامنس، دونالدسن، آل. وچیا. والیری، هوکلی و مادلونگ مشاهده کرد؛^۶ به‌طور نمونه، لامنس در کتاب خود موسوم به «فاطمه و

۱. رک: طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ۱۶۰/۵؛ سبط ابن جوزی، تذکرة الخوارج، ص ۱۸۰؛ ابن اثیر، علی بن محمد، اسد الغابة، ص ۴۹۸؛ همو، الکامل، ۴۰۵/۳.

۲. رک: ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، ۳۳۱/۱۰؛ بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ۵۱/۳؛ ابن عساکر، علی، تاریخ مدینة دمشق، ۲۶۷/۱۳.

۳. طه حسین، الفتنة الكبرى، (علی و بنوه)، ص ۹۸۸ - ۹۸۹.

۴. مصری، محمد رضا، همان، ص ۴۳.

۵. رک: ابن اثیر، علی بن محمد، اسد الغابة، ۲۰/۲؛ مسکویه، احمد بن محمد، تجارب الامم، ۵۷۲/۱ - ۵۷۳؛ نویری، احمد بن عبدالوهاب، نهاية الارب، ۲۰/۲۲۶.

۶. برای آگاهی از تحلیل این افراد و نقد نوشته‌های آنان، رک: هدایت‌پناه، محمد رضا، «نقد

دختران محمد» می نویسد:

او [امام حسن علیه السلام] جز به تفاهم با معاویه نمی‌اندیشید و از همان هنگام، فقط در این اندیشه بود که با اموی‌ها به توافقی دست یابد و معاویه نیز در ازای دست‌کشیدن وی از خلافت، به خود امام واگذار تا شرایطش را تعیین کند...^۱

برخی از دگرانديشان و روشنفکران، تحت تأثیر تحلیل‌های مستشرقان، این نظریه را دنبال کرده‌اند. یکی از این افراد، حسن یوسفی اشکوری است که در نقد خود به دو عالم شیعی (شهید مطهری و شیخ راضی آل یاسین) درباره صلح امام حسن علیه السلام چنین نوشته است:

از مجموعه اسناد و شواهد و قرائن تاریخی می‌توان چنین استنباط کرد که [امام] حسن علیه السلام از همان آغاز، یعنی در لحظه بیعت مردم، تصمیم خود مبنی بر صلح و واگذاری خلافت به رقیب را گرفته بود. از نشانه‌های اولیه این تمایل و احیاناً تصمیم، بیعت مشروط حسن با مردم مبنی بر وفاداری بر بیعت در جنگ و صلح در همان آغاز است. این شرط، مردم را نسبت به نظر واقعی حسن در مورد پیکار با معاویه بدگمان و دچار تردید کرد.

او در پایان، نتیجه می‌گیرد که:

... اگر اهربرد [امام] حسن علیه السلام از همان اول، جنگ و سازش ناپذیری با رقیب بوده است، قاعدتاً می‌بایست به گونه دیگری عمل می‌کرد؛ مثلاً با قاطعیت وارد میدان می‌شد و با امید به پیروزی، طرفدارانش را بسیج می‌کرد و تا آخرین نفس به مقاومت ادامه می‌داد؛ حال آن‌که

مدخل حسن بن علی در دائرة المعارف اسلام»، تصویر امامان شیعه در دایرة المعارف اسلام؛ قربانپور دشتکی، سیمین، «بررسی و نقد صلح امام حسن علیه السلام از دیدگاه ویلفرد مادلونگ»، مجموعه مقالات تشیع و خاورشناسان، شماره ۵؛ صفری فروشانی، نعمت‌الله و اخلاقی، معصومه، «نقد و بررسی دیدگاه دونالدسن درباره زندگانی امام حسن علیه السلام»، طلوع، ۵۶-۲۷/۳۹.

۱. معروف حسنی، هاشم، سیرة الائمة الاثني عشر، ۱/۵۴۳.

تمام رفتار وی در این مدت کوتاه، به گونه‌ای بود که پیوسته بذر تردید می‌افشاند و حامیان را متزلزل و دشمنان و جاسوسان را امیدوار و فعال می‌ساخت. گفتن ندارد، سرداری که از آغاز تصمیم به جنگ و اعلام عمومی آن، دچار تردید باشد و یا با تردید سخن بگوید، بازنده خواهد بود.^۱

۲. نظریه اعتقاد به جهاد و پذیرش صلح تحمیلی

صاحبان نظریه دوم که از سوی بیشتر نویسندگان شیعی مطرح شده است، ضمن رد و نقد استنادات گروه نخست، با استناد به روایات و شواهد تاریخی‌ای که از نظر آنان، اعتبار قابل قبولی دارند، برای باورند که امام حسن علیه السلام نه تنها هیچ‌گونه زاویه‌ای با سیاست‌های پدر خود نداشته، بلکه برای اتمام کارها و برنامه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام که در رأس آنها، کنارزدن امویان بوده، اعتقاد راسخ داشته است. از این رو پس از ناامید شدن از معاویه و اعلان جنگ از سوی او، امام مجتبی علیه السلام اعلان جهاد کرده و از همان ابتدا تمام همت خود را برای سرکوب حزب اموی به کار بسته است. امام تنها پس از خیانت‌ها و عدم همکاری و همیاری مردم و درخواست معاویه برای صلح، و مورد پذیرش و خواست عمومی واقع شدن صلح، تن به این کار داده است.

ارائه تمام نقدها و استنادات این نظریه از حوصله این نوشتار خارج است. به همین جهت و نیز با توجه به درپیش بودن تبیین نظریه سوم، که هدف اصلی این نوشتار است، تنها به اختصار به بیان نظریه دوم پرداخته می‌شود.

مطلب نخست این‌که، برخلاف ادعای نظریه اول، مبنی بر مخالفت امام مجتبی علیه السلام با سیاست‌های امیرالمؤمنین علیه السلام - که طه حسین آن را تا سرحد عثمانی مذهب بودن امام حسن علیه السلام پیش برده است -^۲ بر اساس گزارش‌های مورخان سده نخستین اهل سنت،

۱. اشکوری، حسن، «نقد آرای دو عالم شیعی درباره صلح امام حسن»، <http://yousefshkevari.com/?p=4643>.

تاریخ مراجعه: ۱۳۹۸/۲/۲۴.

۲. طه حسین، الفتنة الكبرى، (علي وبنوه)، ص ۹۷۴.

امام حسن علیه السلام در تمام مراحل جنگ‌های جمل، صفین و نهروان در کنار پدر بوده و با ایراد خطبه‌ها و سخنرانی‌هایی در کوفه، بصره و صفین، به تبیین سیاست‌های امام علی علیه السلام پرداخته و مردم را به همیاری و همکاری با پدر بزرگوارشان در تمام حوادث، ترغیب کرده است.^۱ آن چه به عنوان مخالفت آن حضرت با امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح شده، چنان‌که در جای خود به اثبات رسیده، ناشی از تحریف نام حسن بصری به امام حسن علیه السلام بوده است.^۲

مطلب دوم، درباره عدم اعتقاد ایشان به جنگ با معاویه است. چنان‌که اشاره شد، به هنگام روی کار آمدن امام مجتبی علیه السلام، تغییری در سیاست ایشان نسبت به سرکوب امویان صورت نگرفت. آن چه که ابن عباس در نامه خود به آن حضرت مبنی بر عدم تعرض به معاویه مطرح کرده، ناشی از نامه‌نگاری‌هایی بوده است که امام با معاویه داشته و خواسته تا در مرحله نخست، از این طریق او را به فرمانبری و دست برداشتن از طغیان وا دارد؛^۳ ولی وقتی او با صراحت به پیک امام اعلان جنگ

۱. برخی از قرائن این مطلب از این قرارند: اعزام ایشان به همراه عمار برای ترغیب مردم به سپاه علی علیه السلام در جنگ جمل؛ خطبه آن حضرت در کوفه و بصره؛ واگذاری فرماندهی میمنه سپاه به ایشان؛ خطبه امام در ترغیب مردم به صفین و حضور در جنگ و نیز در جنگ نهروان؛ رک: مفید، محمد بن محمد، الجمل، ص ۲۴۴ - ۲۴۵ و ۲۵۲ و ۳۲۷؛ منقری، نصرین مزاحم، وقعة الصفین، ص ۱۱۳ و ۲۴۹ و ۲۹۶؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ۴/ ۴۹۹ - ۵۰۰؛ مغربی، نعمان بن محمد، شرح الاخبار، ۶/ ۲.

۲. رک: ابن ابی الحدید، عبد الحمید، شرح نهج البلاغة، ۹۵/ ۴. برای آگاهی بیشتر، رک: عاملی، جعفر مرتضی، الحیاة السیاسیة للامام الحسن، ص ۱۷۶ و ۱۸۴؛ جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی ائمه، ص ۱۲۳؛ تقی‌زاده داوری، محمود، تصویر امامان شیعه در دائرة المعارف اسلام، ص ۱۴۰.

۳. پذیرش این مطلب که امام حسن علیه السلام امیدی به اطاعت و هدایت معاویه داشته، بسیار سخت است؛ امام به جنگ طلبی و مخالفت معاویه با خود یقین داشته است («كأنك تحب اللقاء، وما أشك في ذلك، فتوقعه إن شاء الله» ابوالفرج اصفهانی، علی، مقاتل الطالبيين، ص ۶۳). هم چنین معاویه در نامه‌ها خود را امیرالمؤمنین لقب داده بود (همان، ص ۶۶). بنابراین امام تنها برای اتمام حجت بر معاویه و عدم پیش دستی در جنگ، نامه‌ها را نوشته و او را به اطاعت از خلافت مشروع خود فرا خوانده است.

داد،^۱ آن حضرت نیز طی ایراد خطبه‌ای، اعلان جهاد عمومی نمود.^۲

نظریه اول برای اثبات صلح جویی امام از همان آغاز حکومت خویش، به موضوع قیس استناد جسته است که مستند به روایت شاذ و غیرمعتبر ابن‌کثیر می‌باشد. این مسئله برخلاف اطلاعات قریب به اتفاق منابع اهل سنت و شیعه است؛ زیرا قیس به هیچ وجه در آذربایجان نبوده است؛ بلکه هنگام بیعت، کنار امام حسن علیه السلام در کوفه حضور داشته است. شاهد این‌که، همین منابع نوشته‌اند، قیس خواست تنها بر اساس جنگ با آن حضرت بیعت کند،^۳ ولی آن حضرت با توجه به تجربه‌ای که از صفین داشت - و نه در جهت برنامه‌ریزی برای صلح مورد نظر خود -، بر تبعیت در جنگ و صلح تأکید کرد؛^۴ هرچند برخی از منابع، این درخواست را از ناحیه گروهی نقل کرده‌اند^۵ و توفیق ابو‌علم این گروه را خوارج دانسته است.^۶

بنابراین اعزام قیس به عنوان فرمانده پیشاهنگ سپاه با هدف پیش‌گفته، تنها قرائتی بدبینانه از سوی برخی مستشرقان بوده است که شاهد دیگر عدم صحت آن، دستور امام مجتبی علیه السلام به عبیدالله است که هیچ تصمیم و کاری را بدون مشورت با قیس، نباید انجام دهد.^۷

۱. «ارجعاً فلیس بینی و بینکم الا السیف» همان، ص ۳۶-۳۷؛ ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید، همان، ۳۸/۱۶؛ ابن‌اعثم، احمد، الفتوح، ۲۸۶/۴؛ ابن‌شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب، ۱۹۴/۳. چون متن در همه این منابع یکی است و در شرح نهج البلاغه، از مدائنی نقل شده، پس منبع اصلی، مدائنی بوده است.

۲. ابوالفرج اصفهانی، علی، همان، ص ۳۹-۴۰؛ ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید، همان، ۳۸/۱۶. ۳. «قیل ان اول من بايعه قيس بن سعد قال: ابسط يدك ابايعك على كتاب الله عزو جل و سنة نبیه و قتال المحلین. فقال له الحسن علیه السلام: علی کتاب الله و سنة نبیه، فان ذلك يأتي من وراء كل شيء؛ فبايعه و سکت و بايعه الناس» رک: طبری، محمد بن جریر، همان، ۱۲۱/۴.

۴. ابن‌سعد، محمد، الطبقات الكبرى (ترجمة الامام الحسن)، ص ۷۴، ح ۱۲۹؛ طبری، محمد بن جریر، همان، ۱۲۱/۴.

۵. رک: دینوری، ابن‌قتیبہ، الإمامة و السياسة، ۱/۱۸۳-۱۸۴.

۶. ابو‌علم، توفیق، اهل البيت: الحسن بن علی، ص ۱۲۷-۱۲۸.

۷. ابوالفرج اصفهانی، علی، همان، ص ۷۱.

مطلب سوم، نقدی است که دیدگاه جهادی بر نظریه نخست مطرح کرده و آن، مربوط به تعداد چهل، تا صد هزار نفری نیروهای مخلص امیرالمؤمنین علیه السلام است. باید دانست که اولاً: این سخن امام حسن علیه السلام، تنها درباره نیروهای تحت امر عبیدالله بیان شده است، نه تمام سپاه. حتی درباره نیروهای تحت امر قیس، موضوع به این کلیت نیست؛ چراکه پس از خیانت عبیدالله، که سبب پناهنده شدن بسیاری از اشراف و قبایل به معاویه شد، سپاه قیس بسیار کم تعداد شد. در این زمان بود که قیس در نامه‌ای، اوضاع مسکن و خیانت اشراف و قبایل را به امام حسن علیه السلام گزارش داد و آن حضرت نیز نیروهای باقی مانده را فرا خواند و فرمود: «این نامه قیس است که به من رسیده و از فرار بزرگان و اشراف شما به معاویه خیر داده است»^۱.

ثانیاً: خیانت‌ها و مخالفت‌های سران و اشراف برخی از قبایل در نیروهای تحت امر امام و نیز عدم هم‌رأیی و همیاری سپاه ایشان، اگر بدتر از سپاه قیس نبوده باشد، بهتر هم نبوده است. همین موضوع اساسی‌ترین عامل و دلیل پذیرش صلح بود. در ادامه نیز به این مطلب اشاره خواهد شد.

ثالثاً: تعارض ارقام نیز گویای عدم دقت و اعتبار آنها است. علاوه بر این، باید توجه شود که ارقام بالا، از سوی افرادی که در عراق و یا در سپاه حضور نداشته و در جریان حوادث نبوده‌اند، مانند سلیمان بن صرد خزاعی^۲ و زیاد بن ابیه^۳ مطرح شده است؛ البته ممکن است منظور آنها، جمع نیروهای دو سپاه بوده باشد.^۴ شیخ راضی آل یاسین پس از بررسی و نقد روایات متعدد، تعداد سپاه امام را بین ۱۵,۰۰۰ تا ۲۰,۰۰۰ نفر برآورد کرده است^۵ و این تعداد با واقعیات گزارش شده درباره مردم عراق و مناطق دیگر، مطابقت دارد.

۱. ابن‌اعثم، احمد، همان، ۲۸۸/۴ - ۲۸۹؛ مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ۹/۲.

۲. «اتاه سلیمان بن صرد و كان غائباً عن الكوفة» دینوری، ابن‌قتیبه، همان، ۱۴۱/۱.

۳. یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، ۲/۲۱۸.

۴. برای نمونه رک: ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغة، ۱۷/۱۶؛ ابن‌کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایة و النهایة، ۴۶/۸.

۵. آل‌یاسین، راضی، صلح الامام الحسن، ص ۱۱۸ - ۱۲۲.

مطلب آخر ناظر به مخالفت امام حسین علیه السلام و برخی از اصحاب خاص امام مجتبی علیه السلام با پذیرش صلح است. تنها مأخذ و منبع اصلی این گزارش - که با اختلافی اندک در منابع بعدی گسترش یافته - «تاریخ طبری» است. بررسی سند گزارش در تاریخ طبری نیز عدم اعتماد به آن را نتیجه می‌دهد؛ زیرا صرف نظر از این که خود طبری مدعی صحت اخبار گردآوری شده در تاریخ خود نیست،^۱ این گزارش - که اتفاقاً طبری تصریح کرده از اضافات است - به نقل از عوانة بن حکم روایت شده^۲ و این شخص عثمانی مذهب، در خدمت به بنی امیه با حدیث‌سازی مشهور بوده است.^۳ او حداقل در چنین مواردی قابل اعتماد نیست. با توجه به این که این موضوع به تفصیل به نقد کشیده شده است، از ادامه آن در این نوشتار، صرف نظر می‌شود.^۴

نظریه جهادی، علاوه بر نقد و رد دلایل نظریه اول، برای خود مستندات نیز دارد. دستگیری و اعدام دو جاسوس معاویه در اوائل خلافت امام،^۵ علاوه بر این که عزم راسخ ایشان برای مبارزه با معاویه را نشان می‌دهد، در کنار آماده‌سازی نیروها در اواخر عمر امیرالمؤمنین علیه السلام برای نبرد با معاویه، حکایت از موقعیتی حساس و جنگی دارد که امام در آن قرار داشته است. خطبه آن حضرت در کوفه و دعوت از

۱. وی در ابتدای کتاب چنین می‌گوید: «... خبرهای گذشتگان که در کتاب ما هست و خواننده عجب داند یا شنونده نپذیرد و صحیح نداند، از من نیست؛ بلکه از ناقلان گرفته‌ام و هم چنان یاد کرده‌ام» طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ۵/۱.

۲. «... قال زیاد بن عبد الله عن عوانة [بن حکم]: - و ذکر نحو حدیث المسروقی عن عثمان بن عبد الرحمن هذا و زاد فیه - ...» همان، ۱۲۲/۴.

۳. «کان عثمانیاً و کان یضع الاخبار لبني امية» ذهبی، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ۳۰۲/۷؛ ابن حجر عسقلانی، احمد، لسان المیزان، ۳۸۶/۴.

۴. برای اطلاع از این خبر و اشکالات متعدد بر آن، رک: حیدری، اصغر، «صلح امام حسن علیه السلام»، مکتب اسلام، ۱۸/۵ - ۲۲؛ محمدجعفری، رسول و رضائی، زهرا، «روایات اعتراض امام حسین به صلح امام حسن در ترازوی نقد»، علوم حدیث، ۹۷/۸۵ - ۱۲۰؛ واسعی، سید علیرضا، «جستاری در رویارویی امام حسین علیه السلام با صلح امام حسن؛ رویکرد و کنش»، شیعه پژوهی، ۴۳/۶ - ۶۵.

۵. ابوالفرج اصفهانی، علی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۴.

کوفیان برای جهاد با معاویه،^۱ سخن صریح امام هنگام پذیرش صلح که اگر یارانی داشتیم، شبانه روز با معاویه می جنگیدم^۲ و این که امام در برابر ناراحتی حجر بن عدی فرمودند: «یا حجر، لیس کل الناس یحب ما تحب ولا رأیه کرایک»،^۳ گویای این اعتقاد امام مجتبی علیه السلام و اصحاب خاص آن حضرت بوده است. دیگر این که، در ابتدای نامه نگاری هایی میان امام و معاویه، وقتی معاویه نخستین بار از امام حسن علیه السلام خواست تا خلافت را به او واگذار کند و خود پس از او خلیفه باشد، امام آن را رد کرد.^۴

بخاری در صحیح خود، در کتاب الصلح، تصریح کرده است که معاویه صلح را درخواست کرد.^۵ همان طور که برخی از روشنفکران نظر داده اند، معاویه استاد کار گذشته فرصت طلبی و زمان سنجی بود. وقتی او از طریق انعطاف و نرمش در برابر رقیب می تواند به هدف خود برسد، چرا چنین نکند؟!^۶

نشانه صحت این تحلیل این است که معاویه دریافته بود کارها بروفق مراد او پیش می رود و می تواند ملک و پادشاهی ای را که بیش از بیست سال آرزوی آن را داشت، بدون جنگ به دست آورد. در این صورت چرا باید جنگ را آغاز می کرد تا مجبور به پرداخت هزینه آن باشد؟! او به عمرو بن عاص نیز گفته بود که خواهان دستیابی به هدف، ولی بدون جنگ است.^۷ افزون بر این که، شیرینی صلح صفین تجربه خوبی

۱. همان، ص ۳۹ - ۴۰؛ ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغة، ۳۸/۱۶.

۲. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ۲۹۱/۲؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ۱۴۷/۴۴.

۳. ر.ک: ابن ابی الحدید، عبدالحمید، همان، ۱۵/۱۶.

۴. ر.ک: همان.

۵. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح، ۱۶۹/۳.

۶. اشکوری، حسن، «نقد آرای دو عالم شیعی درباره صلح امام حسن»، <http://yousefshkeviri.com/?p=4643>، تاریخ مراجعه: ۱۳۹۸/۲/۲۴.

۷. ر.ک: طبری، محمد بن جریر، همان، ۱۶۴/۵؛ ابن عبدالبر، یوسف، الاستیعاب، ۳۸۵/۱ -

۳۸۶؛ سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۱۸۰؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایة و

النهاية، ۱۷/۸؛ با تعابیری مختلف که جلوه دادن دلسوزی معاویه نسبت به خون مسلمانان

از دستکاری های برخی راویان بوده است.

برای او بود. از همین رو، کاغذ سفیدی با مهر و امضا برای امام حسن علیه السلام فرستاد تا آن حضرت هر شرطی می خواهد در آن بنویسد.^۱ امام نیز برخلاف برخی گزارش ها، بلافاصله به صراحت خطبه خواند که معاویه ما را به چیزی (صلح) دعوت کرده که نه عزتی در آن است و نه انصافی. چنان چه تا پای مرگ ایستاده اید، سخن او را به خودش برگردانیم و بآلبه شمشیر او را به محاکمه خدا بخوانیم.^۲

۳. نظریه پیش بینی صلح

آن چه از مجموع ادله و شواهد هر دو نظریه آشکار می شود، تقویت کننده نظریه دوم است. حقیقتاً گزارش های تاریخی نشان می دهد، اوضاع و شرایطی برای امام به وجود آمده بود که آن حضرت، برخلاف میل و سیاست اولیه خود و شیعیان، به صلح تن داد. البته چنان که توضیح داده خواهد شد، با نگاهی فراگیر به شرایطی که از سال ۳۸ به بعد رخ داده بود، پیش بینی رسیدن به چنین نتیجه و خاتمه ای ناخوشایند، دور از ذهن نبوده است. به نظر می رسد نظریه دوم نکاتی را از نظر دور نگه داشته که آن را با چالش هایی روبه رو خواهد کرد. این نظریه را می توان با اصلاحیه ای تکمیل کرد و آن را به صورت نظریه ای سوم که راه میانه، ولی جامع تر است، ارائه داد. مروری بر حوادث بعد از صفین، به خصوص پس از اعلان حکمیت، به خوبی نشان از آشفتگی و اضطراب اوضاع عراق دارد که مدیریت آن را بسیار سخت می کرد. تشتت اولیه که با فریفته شدن سپاه عراق در صفین و بازی حکمیت آغاز شد، پیروزی حتمی سپاه علی علیه السلام را به شکست تبدیل کرد. پیامدهای این اتفاق حتی پیش از بازگشت سپاه عراق به کوفه نیز خود را آشکار نمود. ظهور خوارج و سپس نیرنگ در حکمیت و به دنبال آن، جنگ نهروان، عراق را بیش از گذشته سرشکسته

۱. بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ترجمه امام حسن؛ ابن اعثم، احمد، الفتوح، ۲/۲۹۳؛ ابن صباغ، علی، الفصول المهمة، ص ۶۶.

۲. ابن اعثم، احمد، همان، ۲/۲۸۷؛ سبط ابن جوزی، همان، ص ۱۹۹؛ حلوانی، حسین، نزهة الناظر، ص ۷۷، ابن طاوس، علی بن موسی، التشریف بالمنن، ص ۳۶۲؛ همو، الطرائف، ۱/۱۹۹؛ ابن اثیر، علی بن محمد، اسد الغابة، مدخل حسن بن علی؛ ابن عساکر، علی، تاریخ مدینة دمشق، ترجمه امام حسن، ص ۱۷۹؛ دیلمی، حسن، اعلام الدین، ص ۲۹۳.

و گرفتار بحران سیاسی نمود. بنا بر گزارش منقری اوضاع کوفه هنگام جنگ صفین چنان شده بود که بزرگان و مشایخ آن، علی علیه السلام را عامل تفرقه و گسست جامعه اسلامی می دانستند. عده ای این موضوع را از زبان مشایخ قوم، هنگام ورود علی علیه السلام به کوفه اظهار کردند که با ناراحتی امام روبه رو شد.^۱

کشته ها و خانواده های بسیاری که بی سرپرست شده بودند و زخمی ها و معلولیت ها، که پیامد هر جنگی است، زمینه ساز تبلیغات بر ضد امام در کوفه شده بود و بنا بر برخی گزارش ها^۲ و نیز نقلی از امام مجتبی علیه السلام، آنان امیر المؤمنین علیه السلام را مسئول وخامت اوضاع معرفی می کردند و خون بهای کشته گان خود را از ایشان می خواستند.^۳ این شرایط حتی گروه قابل توجهی از توده مردم و برخی از بزرگان و فقهای کوفه را به تغییر گرایش مذهبی و سیاسی از علوی به عثمانی سوق داده بود.^۴

اوضاع سیاسی و اجتماعی عراق پس از حکمیت بدتر شد؛ زیرا وقتی حکمیت با خیانت به پایان رسید، در میان رؤسای قبایل و مردم، گفتگوهای زیادی شایع شد و جامعه عراق را گرفتار تحیر و ابهام سیاسی کرد؛ به طوری که تصور شد نظر خوارج صحیح بوده است. از این رو چنین انتظاری پیش آمد که امیر المؤمنین علیه السلام و یا یکی از اهل بیت ایشان، در این باره سخن گویند و به اصطلاح روشننگری نماید. به همین دلیل روزی امام علی علیه السلام که بر منبر بود رو به فرزندش امام مجتبی علیه السلام کرد و از او خواست درباره حکمیت ابوموسی و عمرو بن عاص سخن گوید. امام برخاست و در این باره سخن گفت. در ابتدای سخنان آن حضرت، به شایعات پراکنده شده

۱. رک: منقری، نصر بن مزاحم، *وقعة الصفین*، ص ۵۲۹ - ۵۳۰.

۲. رک: کوفی، فرات بن ابراهیم، *تفسیر*، ص ۲۲۹ - ۲۳۰؛ عیاشی، محمد بن مسعود، *تفسیر*، ۲۴۸/۲ - ۲۴۹؛ حسکانی، عبیدالله، *شواهد التنزیل*، ص ۴۲.

۳. ابن عساکر، علی، همان، ۲۶۸/۱۳؛ ابن اثیر، علی بن محمد، همان، ۱۳/۲؛ ذهبی، محمد بن احمد، *سیر اعلام النبلاء*، ۲۶۹/۳.

۴. برای آگاهی بیشتر از تبعات منفی جنگ های سه گانه جمل، صفین و نهروان و حوادث و شخصیت هایی که در تغییر دادن گرایش علوی به عثمانی مؤثر بوده اند، رک: هدایت پناه، محمدرضا، *بازتاب تفکر عثمانی در واقعه کربلا*، ص ۴۲ - ۷۷ و بخش آشنایی با عثمانی مذهب ان نقش آفرین در حادثه کربلا و نیز، بخش مربوط به فقها و قضا.

میان مردم، چنین اشاره شده است:

ای مردم! دربارهٔ این دو مرد [ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص] که به حکمیت انتخاب شدند سخن بسیار گفتید. آنها انتخاب شدند که بر اساس کتاب خدا حکم کنند، ولی آنها از هوس خود علیه قرآن حکم دادند. بنابراین، چنین کسانی را نباید حکم گفت؛ بلکه آنها محکوم علیه هستند...^۱

غارت‌های متناوب معاویه از مناطق مختلف که جز کاستن امنیت، ناتوان کردن حاکمیت و در نتیجه تضعیف و از بین بردن جایگاه و اعتبار حکومت امام علی علیه السلام و محبوبیت آن حضرت در میان مردم، هدفی نداشت، اوضاع عراق را در وضعیت بسیار بدی قرار داده بود. چاره کار، همراهی و یک صدایی اشراف و سران قبایل عراقی بود که خطبه‌های اعتراضی امام علی علیه السلام،^۲ بیانگر تحقق نیافتن آن است. آخرین راه چاره، اعمال خشونت بود که علی علیه السلام آن را مخالف اندیشه‌های دینی خود می‌دانست.^۳ چه شخصیتی می‌توانست این همه آشفتگی و شکست سیاسی، نظامی و مهم‌تر از آنها، خیانت کارگزاران و اشراف قبایل را که به معاویه می‌پیوستند و پاننهانی مکاتباتی داشتند^۴ را اصلاح و ترمیم نماید؟! وقتی علی علیه السلام با جایگاه رفیعی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و بزرگان صحابه داشت، این‌گونه مورد بی‌مهری قرار گرفت، آیا فرزند او می‌توانست چنین نقشی را ایفا کند؟! پاسخ این سؤال را حوادث بعدی به خوبی نشان داد.

۱. رک: اندلسی، ابن عبدربه، العقد الفرید، ۹۸/۵؛ مغربی، نعمان بن محمد، شرح الاخبار، ۶/۲ - ۷؛ باعونی، محمد، جواهر المطالب، ۵۵/۲.

۲. برای نمونه رک: ثقفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، ص ۱۹۲، ۲۰۶-۲۱۲، ۲۹۳، ۳۱۲-۳۱۳، ۳۲۶-۳۳۳-۴۲۸-۴۳۰.

۳. بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ۴۵۸/۲؛ کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۳۶۸/۸.

۴. بخشی از نامهٔ معاویه به بزرگان قبایل شامات جهت آمادگی جنگ: «وقد جاءتنا كتب اشرافهم وقادتهم يلتمسون الامان لانفسهم وعشائهم» ابوالفرج اصفهانی، علی، مقاتل الطالبيين، ص ۶۹؛ بلاذری، احمد، همان، ۳۰/۳. معاویه هنگام دعوت امام به صلح، نامه‌های اشراف را برای آن حضرت ارسال کرد؛ رک: طبرسی، فضل بن حسن، اعلام السوری، ۴۰۳/۱؛ اربلی، علی بن عیسی، كشف الغمة، ۴۸۵/۱.

چنان که اشاره شد، اوضاع به هم ریخته توأم با ترس و آشفتگی بر سپاه عراق حاکم شده بود و سازماندهی این سپاه در مدت کم، بسیار سخت و دشوار بود. نوف بن فضاله بکائی این آشفتگی و شرایط حاکم بر عراق بعد از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام را چنین توصیف کرده است:

شهادت امام علی علیه السلام سبب شد که سپاهیان به کوفه بازگردند؛ اما چون گله ای می ماندند که چوپان خود را از دست داده و گرگ ها از هر سوبه آنها حمله کرده باشند.^۱

شاید به همین دلیل بود که امام حسن علیه السلام بلافاصله پس از بیعت، آماده جهاد با معاویه نشد. امام پس از ناامید شدن از فرمانبرداری معاویه و اعلان رسمی جنگ از سوی او و حرکت سپاه شام تا پل منبج^۲ و رسیدن پیش گامان آنان به الانبار^۳ - یعنی عملاً خطر تا نزدیک دروازه های کوفه رسیده بود - طی خطبه ای اعلان جهاد نمود و مردم را به صبر و پایداری در مقابل دشمن و نیز حرکت به سوی لشکرگاه کوفه (نُخَیله) فرا خواند. اما متأسفانه، حضرت با سکوت معناداری از سوی مردم مواجه شد و برخلاف روز بیعت، دیگر سخنی از جنگ و ناراحتی مردم از عدم تحرک امام در برابر معاویه - که در نامه منسوب به ابن عباس آمده -^۴ نبود.

این سکوت سرد - که می توان آن را ادامه سکوت مردم عراق در برابر خطبه های امام علی علیه السلام دانست - چنان پیام بدی داشت که خطبای شیعه از جمله عدی بن حاتم، قیس بن سعد بن عباد، معقل بن قیس ریاحی و زیاد بن صعصعه تمیمی مردم را به دلیل آن مورد سرزنش قرار دادند و با سخنان خود، آنان را به جهاد با

۱. شریف رضی، محمد بن حسین (گردآورنده)، نهج البلاغه، ص ۲۶۰-۲۶۴؛ ابن ابی الحدید،

عبد الحمید، شرح نهج البلاغه، ۱۰/۱۰۰.

۲. بلاذری، احمد، همان، ۳/۳۳.

۳. «قالوا: ولما بلغ معاوية قتل علي تجهز، وقدم امامه عبد الله بن عامر بن كريب، فاخذ علي عين

التمرو نزل الأنبار يريد المدائن، وبلغ ذلك الحسن بن علي، وهو بالكوفة، فسار نحو المدائن

لمحاربة عبد الله بن عامر بن كريب» دینوری، احمد بن داود، اخبار الطوال، ص ۲۱۶-۲۱۷.

۴. «قد أنكروا أمر قعودك عن معاوية و جهاد المحلين الضالين اهل الشام».

معاویه تحریک کردند.^۱ هرچند امام این افراد را به صدق نیت و وفاداری تأیید کرد، ولی دیگران که بخش اعظم بودند، خواست دیگری داشتند و سکوت آنان گویای حقیقتی بود که در مسکن و ساباط، به خوبی بر همگان نمایان شد.

امام مجتبی علیه السلام این حقیقت را نه در ساباط مدائن، بلکه در نخستین روزهای بیعت و پیش از این خطبه، به درستی درک کرده بود. جاریه بن قدامه که برای دفع غارت‌های معاویه اعزام شده بود، وقتی خبر شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام را شنید به کوفه بازگشت و هنگام بیعت با امام مجتبی علیه السلام به آن حضرت عرض کرد که چرا نشسته‌ای؟! برخیز و به سوی دشمن حرکت کن، پیش از این که او تحرکی انجام دهد. امام به او فرمود: «اگر همه مردم چون تو بودند چنین می‌کردم؛ ولی نصف آنان، بلکه یک‌دهم آنان چنین نظری را بر من عرضه نداشته‌اند».^۲

بنابراین، امثال جاریه و سعید بن قیس همدانی و معقل بن قیس ریاحی و قیس بن سعد بن عباده، گروهی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بودند که هنگام دعوت به جهاد و دفع غارت‌های معاویه، به تنهایی پاسخ آن حضرت را می‌دادند^۳ و اینان بودند که مردم را سرزنش، و وفادرای خود را به امام مجتبی علیه السلام اعلام کردند.

به هر حال امام حسن علیه السلام به نخيله رفت و مغیره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب را جانشین خود در کوفه قرار داد و از او خواست، مردم را برای پیوستن به ایشان در لشکرگاه برانگیزد.^۴ امام پس از مدتی انتظار در نخيله و مشاهده کوتاهی مردم در پیوستن به سپاه، به کوفه بازگشت و باز مردم را ترغیب کرد. سپس با نیروهای خود به طرف دیر عبدالرحمن، که نخستین منزل بعد از نخيله بود رفت و سه روز منتظر ماند تا دیگر نیروها در آن جا گرد آیند؛^۵ ولی معلوم نیست چه تعداد در این منزل

۱. ابوالفرج اصفهانی، علی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۹ - ۴۰؛ ابن ابی الحدید، عبدالحمید، همان، ۳۸/۱۶.

۲. ثقفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، ص ۴۴۳.

۳. برای نمونه رک: همان، ص ۴۴۰.

۴. ابوالفرج اصفهانی، علی، همان، ص ۴۰.

۵. همان، ص ۴۱.

به نیروهای امام افزوده شده است. آنچه منابع بر آن اتفاق نظر دارند این است که ۱۲,۰۰۰ نفر از آن جا به فرماندهی عبیدالله بن عباس و قیس بن سعد بن عباده به طرف «مَسْکِن» حرکت کردند تا مانع پیشروی پیشاهنگان معاویه، که به فرماندهی عبدالله بن عامر بن کریز در انبار اردو زده بودند، شوند.^۱

به نظری رسید شمار نیروهای امام، هر تعداد که بوده، به حد انتظار ایشان نرسیده بوده است؛ چراکه براساس گزارش شیخ مفید، امام حسن علیه السلام برای جمع‌آوری نیرو به طرف مدائن حرکت کرد و حجر بن عدی را به سوی کارگزاران اطراف فرستاد تا علاوه بر مردم، آنان را نیز برای شرکت در جهاد دعوت کند. ولی تنها عده معدودی جهت حضور در سپاه اعلام آمادگی کردند.^۲

هرچند مردم عراق با شهادت امام علی علیه السلام خطر شامیان را برای مدتی احساس کردند و حتی گروهی خواستند مشروط به جهاد با معاویه، با امام مجتبی علیه السلام بیعت کنند، ولی این موضوع خواست عمومی نبود و میل باطنی اشراف و رؤسای برخی قبایل، چیز دیگری بود؛ همان افرادی که به سخنان امام علی علیه السلام هیچ اعتنایی نداشتند و به هشدارهای امام پاسخی جز سکوت و بی‌تحریکی ندادند. حتی برخی از آنان با معاویه مکاتبه نمودند^۳ و در مدائن نیز فریاد «البقیة البقیة» آنان بلند بود.^۴ جعفریان در تحلیل صلح، با اشاره به این بی‌اعتمادی امام حسن علیه السلام به مردم عراق، چنین می‌نویسد:

امام دریافت که به این مردم نمی‌توان اعتماد کرد. این عدم اعتماد، تنها شامل عدم همکاری آنها نبود؛ بلکه امام می‌فرمود: «به خدا سوگند اگر

۱. دینوری، احمد بن داود، اخبار الطوال، ص ۲۱۶-۲۱۷.

۲. «و بعث حجر بن عدی یأمر العمال بالمسیر و استنفر الناس للجهاد فتناقلوا عنه» مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ۶/۲.

۳. بخشی از نامه معاویه به بزرگان قبایل شامات جهت آمادگی جنگ: «و قد جاءتنا كتب اشرافهم و قادتهم یلتمسون الأمان لأنفسهم و عشائرتهم» ابوالفرج اصفهانی، علی، همان، ص ۶۹؛ بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ۳/۳۰.

۴. سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۱۹۹؛ ابن اثیر، علی بن محمد، اسد الغابة، مدخل حسن بن علی؛ ابن عساکر، علی، تاریخ مدینة دمشق، ترجمه امام حسن، ص ۱۷۹.

با معاویه درگیر شوم، اینان گردن مرا گرفته به صورت اسیر به او تحویل می‌دهند»^۱. امام در جای دیگری فرمود: «اهل عراق مردمانی هستند که هرکس به آنها اعتماد کند، مغلوب خواهد شد؛ زیرا هیچ‌کدام با دیگری در فکر و خواسته‌ها، موافقت ندارند. آنان نه در خیر و نه شر، هیچ قصد جدی‌ای ندارند»^۲. با چنین مردمی، امکان برپایی جنگی با اهل شام که اتحادی کامل داشته و هدف و نیت مشخصی داشتند، وجود نداشت؛ مردمی پراکنده، مذبوب و فاقد اراده. نگاهی به سخنان دردناک امام علی علیه السلام که در سال‌های ۳۹ و ۴۰ هجری خطاب به مردم ایراد شده، هرمنصفی را قانع می‌کند که راهی جز واگذاری عراق به شام وجود نداشت. امام حسن علیه السلام نمی‌توانست با دست خالی، خود و شماری از شیعیانش را تسلیم شامیانی کند که فرمانده آنها، بسر بن اوطاة خونخوار بود.^۳

وقتی در تحلیل صلح و پذیرش آن، سخن از بی‌اعتمادی امام به مردم عراق بیان می‌شود، باید پرسید که این بی‌اعتمادی و رسیدن به این درک سیاسی و اجتماعی، چه زمان برای امام حاصل شده است؟ آیا امام مجتبی علیه السلام با حوادث غیرمترقبه‌ای روبه‌رو شد که اصلاً انتظار آن را نداشت و تنها در سبابط و مدائن حقیقت اوضاع و شرایط مردم برایشان آشکار گشت؟!

با توجه به رویدادهای دو سال منتهی به شهادت امام علی علیه السلام و روایاتی که به خوبی نشان از عدم تمایل مردم برای همراهی با امام حسن علیه السلام دارد و نیز حوادث بعدی که صحت این تحلیل را به درستی نمایان می‌سازد،^۴ این سؤال مهم مطرح می‌شود که

۱. «والله لو قاتلت معاوية لأخذوا بعنقي حتى يدفوني إليه سلماً» طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ۲/۲۹۰؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ۴۴/۲۰.

۲. ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل، ۳/۴۰۵.

۳. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۱۴۹-۱۵۰.

۴. مانند تشتت نیروها، مکاتبات پنهان اشراف با معاویه، وعده‌های بسیار معاویه به اشراف برای ترور امام، و نیز حمله خوارج به امام و زخمی کردن آن حضرت؛ رک: طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ۵/۱۵۹؛ دینوری، احمد بن داود، همان، ص ۲۱۷؛ بلاذری، احمد، همان، ص ۴۴۵؛ ابوالفرج اصفهانی، علی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۸.

چرا امام مجتبی علیه السلام اقدام به لشکرکشی کرد؟ آیا این مسائل از نظر آن حضرت پنهان بود و لازمه رسیدن به چنین درکی، وقوع مسائل بعدی در سوابق و مسکن بود؟

این پرسش، سؤال بسیار مهم و قابل توجهی است. همان طور که اشاره شد، اوضاع پیش از حرکت نظامی امام به طرف مدائن، خوشایند نبود و شرایط حاکم، حکایت از عدم تمایل مردم به جنگی پس از جمل و صفین و نهروان داشت. آنان دیگر توان ادامه جنگ را در خود نمی دیدند. به تصریح خود امام، مردم پس از این جنگ ها بر کشته ها گریه می کردند و خود را طلبکار حکومت دانسته و امام را مسئول خون کشتگان خود می انگاشتند.^۱ وقتی خبر فرار جمعی از سپاه به گوش امام حسن علیه السلام رسید، آن حضرت رو به مردم کرد و فرمود:

شما با پدرم [در ادامه جنگ] مخالفت ورزیده و کار را به حکمیت کشانید، در حالی که پدرم موافق نبود. او شما را به ادامه جنگ فرا خواند و شما ابا کردید تا این که به دیدار پروردگارش شتافت. پس از آن به سراغ من آمدید و بیعت کردید و قرار شد تا با هر کس نبرد کردم، شما نیز بجنگید و با هر کس به صلح رفتار کردم، شما نیز چنین کنید. امروز به من خبر رسیده که اشراف شما به سوی معاویه رفته اند و با او بیعت کرده اند؛ همین برایم کافی است. مراد مورد دین و جانم فریب ندهید.^۲

مسلم است که این امور برای شخصیتی چون امام مجتبی علیه السلام - که خود، از نزدیک ترین افراد ناظر و شاهد بر همه امور بود - دور از ذهن و پنهان از نظر نبوده است. برای شخصیتی چون امام مجتبی علیه السلام که پیامبر در حق او فرموده بود: «لو كان العقل رجلاً لكان الحسن»،^۳ چنین نبوده که پس از وقوع حوادث و خیانت های بعدی، متوجه عمق وخامت اوضاع شده باشد؛ چرا که دانسته شد در نخستین روزهای بیعت، آن حضرت

۱. «... وقد أصبحتم بعد قتيلين: قتيل بصقین تبكون له، و قتيل بالنهروان تطلبون بثأره، فأما الباقي فخاذل، وأما الباكي فثائر...» ابن عساکر، علی، تاریخ مدینة دمشق، ۱۳/ ۲۶۸؛ ابن اثیر، علی بن محمد، اسد الغابة، ۲/ ۱۳؛ ذهبی، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ۳/ ۲۶۹. عبارت قاضی چنین است: «أما الباكي فخاذل والطالب فثائر» معتزلی، قاضی عبدالجبار، تثبیت دلائل النبوة، ۲/ ۵۴۱-۵۴۲.

۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغة، ۱۶/ ۲۲.

۳. جوینی، ابراهیم، فرائد السمطين، ۲/ ۶۸.

به جاریه صراحتاً فرمود که عشر مردم هم مانند او به جهاد با معاویه فکر نمی‌کنند و گذشت که در تبیین چرایی صلح به حجر بن عدی نیز همین مطلب را بازگو کرد.^۱ با این همه، اگر امام حسن علیه السلام اقدام به اعزام سپاه برای دفع معاویه نمی‌کرد، اوضاع چگونه رقم می‌خورد؟ آیا مسلمین بایستی دو سرزمین با دو خلیفه می‌داشتند و آیا معاویه در همان شام باقی می‌ماند؟ اگر امام حسن علیه السلام این حرکت نظامی را انجام نمی‌داد، آیا معاویه تا دیوارهای کوفه پیشروی نمی‌کرد و با تمام قدرت امام مجتبی علیه السلام و شیعیان و تمام عراقیان را به اسارت نمی‌گرفت؟

همان‌طور که جعفریان اشاره کرد، «امام حسن علیه السلام نمی‌توانست با دست خالی، خود و شماری از شیعیانش را تسلیم شامیانی کند که فرمانده آنها، بسر بن اریطاه خونخوار بود».^۲ در آن صورت، نه تنها امام به هیچ‌یک از امتیازاتی که در صلح‌نامه از معاویه گرفت، دست نمی‌یافت، بلکه هیچ بعید نبود که معاویه با مردم کوفه همان کار را کند که مصعب بن زبیر با یاران مختار کرد!^۳ افزون بر این که تجزیه خلافت اسلامی و پذیرش حکومت معاویه در آن برهه، به معنای به رسمیت شناختن و مشروع جلوه دادن حکومت امویان از سوی امام مجتبی علیه السلام بود؛ موضوعی که اولاً، به فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر «بنی امیه» حرام شده بود.^۴ ثانیاً، مخالفت صریح با سیاست امیرالمؤمنین علی علیه السلام به شمار می‌رفت.^۵

۱. ر.ک: ابن ابی الحدید، عبدالحمید، همان، ۱۵/۱۶.

۲. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۱۴۹-۱۵۰.

۳. مصعب پس از کشته شدن مختار و تسلط بر کوفه، یاران مختار را که تسلیم شده بودند و تعدادشان از ۵,۰۰۰ تا ۸,۰۰۰ نفر گفته شده است، گردن زد؛ بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ۴۵۲/۶؛ دینوری، احمد بن داود، اخبار الطوال، ص ۳۰۹؛ دینوری، ابن قتیبه، الامامة و السياسة، ۳۲/۲؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ۱۱۵/۶؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البداية و النهاية، ۳۱۸/۸.

۴. «ان الخلافة محرمة علی ولد ابی سفیان» صدوق، محمد بن علی، امالی، ص ۲۱۶؛ ابن اعثم، احمد، الفتوح، ۱۷/۵؛ مغربی، نعمان بن محمد، شرح الاخبار، ۱۷۲/۲.

۵. به امام پیشنهاد شده بود که معاویه را بر شام باقی گذارد. ایشان در پاسخ فرموده بودند که شما به من می‌گویید، پیروزی را با ستمگری به دست بیاورم، «فلا یسألنی الله عن إقرارهما

با این توضیحات می‌توان گفت در شرایطی که پیش آمده بود، تحرک نظامی امام مجتبی علیه السلام تنها و آخرین راه برای مقابله با معاویه بود. اما این موضوع که چندان امیدی به امکان ایستادگی با نیروهای عراقی در مقابل شامیان وجود نداشت نیز از نگاه امام دور نبوده است. بنابراین این حرکت نظامی را باید به عنوان یک مانور نظامی برای دفع افسد به فاسد و دستیابی به حداقل پیروزی بر معاویه که از طریق گرفتن امتیازات در صلح‌نامه حاصل شد، تفسیر کرد.

ممکن است مطرح شود که اگر چنین است، آیا امام نمی‌توانست در همان ابتدای خلافت خود، بدون حرکت نظامی به این امتیازات دست یابد؟ خصوصاً با توجه به این‌که بنا بر نقل ابوالفرج اصفهانی، معاویه در پاسخ به نامه نخست امام مجتبی علیه السلام، اعلام کرده بود که در صورت کناره‌گیری امام از خلافت، حاضر به واگذاری امتیازات مالی و مهم‌تر از آن، خلافت پس از خویش به آن حضرت می‌باشد.^۱

پاسخ به این سؤال چندسویه است. از یک سو مردم با او بیعت کرده بودند و معنا نداشت که با چنین پیشنهادی، بیعت مردم را رها سازد؛ زیرا در این صورت، چرایی پذیرش بیعت از سوی امام زیر سؤال می‌رفت. البته روشن است که دلیل پذیرش بیعت از سوی امام حسن علیه السلام، همان دلیلی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در ابتدای دعوت مردم، پس از قتل عثمان بیان فرمود.^۲ از سوی دیگر چنین پذیرشی، مشروعیت بخشی به خلافت امویان و مخالفت صریح با فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سیره امیرالمؤمنین علیه السلام بود. علاوه بر این دو، امام مجتبی علیه السلام نمی‌توانست با استناد به تحلیل شخصی خود،

[معاویه و عمرو عاص] ساعة واحدة في سلطاني «وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا» ابن حبان، محمد، الثقات، ۲/۲۷۱؛ ابن اعثم، احمد، همان، ۲/۴۴۶؛ مغربی، نعمان بن محمد، همان، ۱/۳۵۶؛ عمادالدین طبری، محمد بن علی، بشارة المصطفی، ص ۲۶۳؛ معتزلی، قاضی عبدالجبار، تثبیت دلائل النبوة، ۱/۲۸۷؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، همان، ۱۲۹/۸.

۱. ابوالفرج اصفهانی، علی، مقاتل الطالبیین، ص ۶۸.

۲. «لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر...» شریف رضی، محمد بن حسین (گردآورنده)، نهج البلاغه، ص ۵۰؛ پاسخ امام حسین علیه السلام به نامه‌های کوفه نیز براساس این مبنا و سیره، قابل دفاع است.

چنین کاری را انجام دهد؛ زیرا صلح امام پس از آشکار شدن آن همه خیانت، باز از سوی شیعیان^۱ و خوارج قابل تحمل و توجیه نبود و آنها خواهان نبرد با معاویه بودند. حال اگر امام در ابتدای خلافت، پیشنهاد معاویه را می‌پذیرفت، به یقین حجم انتقادات بر امام بسیار بیشتر بود و دیگران اقدام، قابل توجیه نبود؛ چراکه انتقادات، به ظاهر کاملاً صحیح بود و هیچ پاسخ منطقی‌ای وجود نداشت.

علاوه بر این مطالب، باید این نکته را نیز در نظر داشت که هرچند با توجه به وضعیت داخلی، امیدی به سرانجام تحرک نظامی نبود، ولی به هر حال این موضوع، شرایط حاکم بر یک طرف درگیری بوده و طرف دیگر قضیه، معاویه و عکس‌العمل او در مواجهه با این سپاه، بوده است؛ چراکه معاویه از دو گروه شیعیان و اشراف و پیروان آنان آگاهی داشت و هرچند نامه‌های اشراف را که خواهان امان از او بودند در دست داشت، ولی ترس و نگرانی حقیقی او از شیعیان بود و احتمال جنگ خونین نیز منتفی نبود. بنابراین تحرک نظامی امام مجتبی علیه السلام احتمال نبرد سخت را به معاویه گوشزد می‌کرد و لازم بود چنین حرکتی صورت گیرد تا شاید او را به انفعال وا دارد؛ البته چنین نشد و پیش‌بینی و تحلیل امام تحقق یافت.

گرچه با شناختی که امام از معاویه داشت، در مورد امتیازات مورد نظر، چه در ابتدا و چه پس از وقوع حوادثی که به نوشتن صلح‌نامه انجامید، امیدی به انجام تعهدات نبود، ولی میان این دو مرحله، تفاوت آشکاری وجود داشت؛ صلح‌نامه نخست، می‌توانست تبعات بسیار منفی و غیرقابل قبولی برای امام به دنبال داشته باشد؛ در حالی که بعد از آشکار شدن خیانت‌ها، چنین تبعاتی برای صلح‌نامه منتفی بود. علاوه بر این، صلح‌نامه پسینی فوایدی همچون آشکار ساختن ماهیت معاویه و امویان، و غیرمشروع نشان دادن آنان برای بخش زیادی از جامعه که به معاویه چندان بدبین نبودند و نیز برای تعداد بسیاری که به او خوشبین بودند را در پی داشت؛ زیرا

۱. البته مخالفت بزرگان شیعه با صلح امام حسن علیه السلام که در منابع انعکاس یافته، قابل تأمل است. در این باره تحقیقی هرچند مختصر، انجام شده است؛ رک: هدایت پناه، محمدرضا و توحیدی‌نیا، روح‌الله، «بازخوانی و نقد گزارش‌های اعتراض به صلح امام حسن علیه السلام بر اساس تحلیل رویکردها و ادبیات معترضان و منابع اعتراض»، تاریخ درآینه پژوهش، ۴۴/ ۱۰۲-۱۲۶.

نه تنها برای عراقی‌ها، بلکه برای تمام افراد منصف مسلمان - از هر گروهی که بودند - مشاهده انواع پیمان شکنی‌ها و جنایات و اقدامات بعدی معاویه در شکستن و زیرپانهادن مفاد صلح‌نامه، ماهیت امویان را به درستی آشکار ساخت. لذا صلح امام، می‌تواند سیاستی کاملاً پیروزمندانه تلقی شود که شاید معاویه نیز از درک عمق این استراتژی سیاسی - نظامی امام حسن مجتبی علیه السلام عاجز بوده باشد.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار سه نظریه درباره صلح امام مجتبی علیه السلام مطرح شد. براساس نظریه نخست، امام حسن علیه السلام از روی مخالفت با سیاست‌های پدر خود، نه تنها تلاش و کوششی در جهت مبارزه با معاویه نکرد، بلکه با برنامه‌ریزی هدفمند و هوشمندانه، امور را به گونه‌ای مدیریت کرد تا نظر خود را که صلح با معاویه و خاتمه دادن به جنگ‌های میان مسلمانان بود، عملی کند. طرفداران این نظریه، امام حسن علیه السلام را پیشنهاددهنده نخست صلحی دانسته‌اند که با استقبال معاویه مواجه شده است. نظریه دوم که بیشتر از سوی مورخان و محققان شیعی مطرح شده، بیانگر موافقت و همسویی امام حسن علیه السلام با سیاست‌های امیرالمؤمنین علیه السلام است. این گروه بر آن‌اند که برنامه جدی و تصمیم اصلی امام مجتبی علیه السلام، مبارزه با امویان و تکمیل جنگ نیمه تمام صفین بوده است. امام از همان روزهای نخست خلافت خود، تلاش کرد تا این هدف تحقق یابد؛ ولی وقتی با عدم همیاری و نیز خیانت برخی اشراف و فرماندهان سپاه خود مواجه شد و بیشتر مردم خواهان صلح شدند، آن حضرت نیز به ناچار به این خواسته عموم مردم تن داد. بنابراین جنگ و مبارزه با معاویه، هدف اولیه، و صلح، برنامه ثانویه بوده است.

نظریه سوم نیز هرچند با نظریه دوم موافقت دارد، ولی آن را با توجه به دلایل و شواهد تاریخی، نظریه‌ای کامل ارزیابی نمی‌کند. این نظریه بر این باور است که امام حسن علیه السلام نیز همان سیاست‌های پدر را دنبال کرده و در صدد انجام آنها بوده است، ولی حوادث سابق را نیز دور از نظر نداشته است. خواست عمومی که خستگی و یا عدم اعتقاد به ادامه مبارزه با امویان بود، پیش از حوادث سباط و مسکن خود

را نشان داده بود. از این رو موضوعی پنهان و غیرمترقبه برای امام حسن علیه السلام وجود نداشته است تا با حوادث بعدی غافلگیر شود. بر این اساس، با توجه به هجوم سریع دشمن که در چند صد کیلومتری مرکز خلافت اردو زده بود، امام مجتبی علیه السلام چاره‌ای جز یک تحرک نظامی نداشته تا بتواند حداقل، توازن قدرت را به دست آورد و از شکست حتمی و سراسر زیان بار جلوگیری نماید.

بر این اساس با شناختی که امام از شرایط حاکم بر عراق در دو سال منتهی به شهادت امام علی علیه السلام داشته، هرچند تحرک نظامی امیدوارانه نبوده، ولی سود آن گرفتن امتیازاتی بوده که آثار مختلفی را در پی داشته است؛ آثاری که شاید دشمن نیز آنها را تصور نمی‌کرد. بر اساس این نظریه، صلح پیش آمده امری غیرمنتظرانه برای امام حسن علیه السلام نبود؛ بلکه موضوعی قابل پیش بینی برای آن حضرت بود، ولی ایشان منتظر زمان مناسبی برای پذیرش آن بودند تا اهداف ثانوی خود را تأمین کنند. این نظریه، نظریه دوم را کامل می‌کند و در عین حال بر بطلان نظریه اول تأکید دارد.

فهرست منابع

کتاب‌ها

- نهج البلاغه (سخنان امیرمؤمنان علیه السلام)، گردآوری سید رضی، تحقیق صبحی صالح، هجرت، قم، ۱۴۱۴ ق.
- آل یاسین، راضی، صلح الامام الحسن، الشریف الرضی، قم، ۱۴۱۴ ق
- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن محمد، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، مکتبه آیه العظمی المرعشی النجفی، قم.
- ابن اثیر، علی بن محمد، اسد الغابة في معرفة الصحابة، دار الكتاب العربي، بیروت.
- ، الکامل في التاريخ، دار صادر، بیروت، ۱۳۸۶ ق.
- ابن اعثم کوفی، احمد، الفتوح، تحقیق علی شیری، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۱۱ ق.
- ابن تغری بردی، یوسف بن تغری، النجوم الزاهرة في ملوک مصر والقاهرة، چاپ اول: وزارة الثقافة والارشاد القومي، المؤسسة المصرية العامة، قاهره، ۱۳۹۲ ق.
- ابن حبان، محمد، الثقات، مؤسسة الكتب الثقافية، هند، ۱۳۹۳ ق.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، لسان المیزان، مؤسسة الاعلمي، بیروت، ۱۳۹۰ ق.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، تاریخ ابن خلدون، دار احیاء التراث، بیروت.

ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى (ترجمة الامام الحسن)، تحقيق سيد عبدالعزيز الطباطبائي .

ابن شهر آشوب، محمد بن علي، مناقب آل ابي طالب، المكتبة الحيدرية، نجف اشرف، ١٣٧٦ ق.

ابن صباغ مالكي، علي، الفصول المهمة في معرفة الأئمة عليه السلام، دار الحديث، قم، ١٤٢٢ ق.
ابن طاوس، علي بن موسى، التشريف بالمنن في تعريف بالفتن، مؤسسة صاحب الأمر، قم، ١٤١٦ ق.

-----، الطرائف، تحقيق علي عاشور، خيام، قم، ١٤٠٠ ق.

ابن عبد البر، يوسف بن عبدالله، الاستيعاب، دار الجليل، بيروت، ١٤١٢ ق.

ابن عبد ربه اندلسي، احمد بن محمد، العقد الفريد، تحقيق مفيد محمد قميحة، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٤ ق.

ابن عساکر، علي بن حسن، تاريخ مدينة دمشق، تحقيق علي شيرى، دار الفكر، بيروت، ١٤١٥ ق.

-----، ترجمة الامام الحسن، مؤسسة المحمودي، بيروت، ١٤٠٠ ق.

ابن قتيبه، عبدالله بن مسلم، الامامة والسياسة، تحقيق محمد طه الزيني، مؤسسة الحلبي.
ابن كثير، ابوالفداء اسماعيل، البداية والنهاية، تحقيق علي شيرى، دار احياء التراث العربية، بيروت، ١٤٠٨ ق.

ابن هلال ثقفي، ابراهيم بن محمد، الغارات، تحقيق سيد جلال الدين حسيني، ١٤٢٤ ق.
ابوالفرج اصفهاني، علي بن حسين، مقاتل الطالبين، المكتبة الحيدرية، نجف، ١٣٨٥ ق.
ابوعلم، توفيق، اهل البيت: الحسن بن علي، دار المعارف، مصر.

اربلي، علي بن عيسى، كشف الغمة في معرفة الائمة، دار الاضواء، بيروت، ١٤٠٥ ق.

بخارى، محمد بن اسماعيل، صحيح البخاري، دار الفكر، بيروت، ١٤٠١ ق.

بلاذري، احمد بن يحيى، انساب الاشراف، تحقيق سهيل زكار، دار الفكر، بيروت، ١٤١٧ ق.

جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی ائمه، انصاریان، قم، ١٣٨١ ش.

جويني، ابراهيم بن سعد الدين، فرائد السمطين في فضائل المرتضى والبتول والسبطين و
الأئمة من ذريتهم عليهم السلام، چاپ اول: مؤسسة المحمود، بيروت، ١٤٠٠ ق.

حاکم حسکانی، عبيدالله بن عبدالله، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل في الآيات النازلة
في اهل البيت عليهم السلام، تحقيق شيخ محمد باقر محمودي، مجمع احياء الثقافة الاسلامية
التابعة لوزارة الثقافة الارشاد الاسلامي، تهران، ١٤١١ ق.

حلواني، حسين بن محمد، نزهة الناظر وتنبية الخاطر، مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، قم، ١٤٠٨ ق.

ديلمى، حسن بن محمد، أعلام الدين في صفات المؤمنين، مؤسسة آل البيت عليه السلام، قم، ١٤٠٨ ق.

دينورى، ابو حنيفه احمد بن داود، الاخبار الطوال، تحقيق عبدالمنعم عامر، دار احياء الكتب العربية، قاهره، ١٩٦٠ م.

ذهبي، محمد بن احمد، سير اعلام النبلاء، تحقيق شعيب الانزوط، مؤسسة الرسالة، ١٤١٠ ق.

سبط ابن جوزى، يوسف بن غزاوقلى، تذكرة الخواص، منشورات شريف رضى، قم، ١٤١٨ ق. طبرسى، احمد بن على، الاحتجاج، تحقيق محمد باقر خراسان، دار النعمان.

طبرسى، فضل بن حسن، اعلام الورى بأعلام الهدى، قم، مؤسسة آل البيت لاحياء التراث. طبرى، محمد بن جرير، تاريخ الأمم والملوك، تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم، دار سويدان، بيروت.

طه حسين، الفتنة الكبرى، (علي وبنوه)، دار المعارف.

عاملى، سيد جعفر مرتضى، الحياة السياسية للامام الحسن عليه السلام، دار السيرة، بيروت، ١٤١٤ ق.

عماد الدين طبرى، محمد بن على، بشارة المصطفى لشيعه المرتضى، تحقيق جواد قيومى اصفهانى، مؤسسة النشر الاسلامى، قم، ١٤٢٠ ق.

عياشى، محمد بن مسعود، التفسير العياشى، تحقيق سيد هاشم رسولى محلاتى، المكتبة العلمية الاسلامية، تهران.

فراى كوفى، فراى بن ابراهيم، تفسير الفرات الكوفى، تحقيق محمد الكاظم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، تهران، ١٤١٦ ق.

قاضى عبد الجبار معتزلى، تثبيت دلائل النبوة، دار المصطفى، قاهره.

كلينى، محمد بن يعقوب، الكافي، تحقيق محمد آخوندى، دار الكتب الاسلامية، تهران، ١٣٥٠ ش.

مجلسى، محمد باقر، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار عليهم السلام، مؤسسة الوفاء، بيروت، ١٤٠٣ ق.

مسكويه، احمد بن محمد، تجارب الأمم، تحقيق ابوالقاسم امامى، دار سروش، تهران، ١٣٧٩ ش.

مصرى، محمدرضا، الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة، تصحيح ابو شباب احمد عوضى، مكتبة العصرية، بيروت، ١٤٢٩ ق.

معروف حسنى، هاشم، سيرة الائمة الاثني عشر، الشريف الرضى، قم، ١٤٠٩ ق.

مغربى، نعمان بن محمد، شرح الأخبار في فضائل الائمة الاطهار، مؤسسة النشر الاسلامى، قم، ١٤٠٩ ق.

مفيد، محمد بن محمد، الارشاد في معرفة حجج الله على العباد، تحقيق مؤسسة آل

البيت عليه السلام، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق.

-----، الجمل او النصره لسيد العترة في حرب البصرة، تحقيق سيد علي ميرشرفي، المؤتمر العالمي لالفية الشيخ المفيد، قم، ۱۴۱۳ ق.

منقري، نصر بن مزاحم، وقعة الصفيين، المؤسسة العربية الحديثية، قاهره، ۱۳۸۰ ق.

نويري، احمد بن عبدالوهاب، نهاية الارب في فنون الأدب، تحقيق عده اي از فضلا، وزارة الثقافة و الارشاد القومي، مصر، ۱۴۰۵ ق.

هدايت پناه، محمدرضا، بازناب تفكر عثمانى در واقعه كربلا، چاپ چهارم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۹۶ ش.

يعقوبى، احمد بن واضح، تاريخ اليعقوبى، دار احياء التراث العربى، بيروت.

مقالات

حيدرى، اصغر، «صلح امام حسن عليه السلام»، مكتب اسلام، شماره ۵، ۱۳۸۲ ش.

محمدجعفرى، رسول و رضائى، زهرا، «روايات اعتراض امام حسين به صلح امام حسن در ترازوى نقد»، علوم حديث، شماره ۸۵، ۱۳۹۶ ش.

قربانپور دشتكى، سيمين، «بررسى و نقد صلح امام حسن عليه السلام از ديده گاه ويلفرد مادلونگ»، مجموعه مقالات تشيع و خاورشناسان، به كوشش دكتور محمدرضا بارانى، انجمن تاريخ پژوهان، شماره ۵.

صفرى فروشانى، نعمت الله و اخلاقى، معصومه، «نقد و بررسى ديده گاه دونالدسن درباره زندگاني امام حسن عليه السلام»، طلوع، شماره ۳۹، بهار ۱۳۹۱.

هدايت پناه، محمدرضا، «نقد مدخل حسن بن على در دائرة المعارف اسلام»، تصوير امامان شيعه در دائرة المعارف اسلام، به كوشش محمود تقى زاده داورى، شيعه شناسى، قم، ۱۳۸۵ ش.

واسعى، سيد عليرضا، «جستارى در رويارويى امام حسين عليه السلام با صلح امام حسن؛ رويکرد و كنش»، شيعه پژوهى، شماره ۶، بهار ۱۳۹۵.

منابع الكترونيك

اشكورى، حسن، «نقد دو عالم شيعى درباره صلح امام حسن»،

http://yousefshkevari.com/?p=4643، تاريخ مراجعه: ۲۴/۲/۱۳۹۸.

الإمام الحسن عليه السلام والإنباء بوقوع الصلح مع معاوية: دراسة السياسة الاستراتيجية للإمام الحسن عليه السلام في المواجهة مع معاوية

محمد رضا هدايت پناه^١

الخلاصة:

يعتبر صلح الإمام الحسن المجتبي عليه السلام منعطفاً مهماً في تاريخ التشيع بل في تاريخ المسلمين عامة، والتي درست من جهات مختلفة لدى الباحثين والمفكرين. ومن الأسئلة المهمة المطروحة في المقام هو أن المقدم على الصلح هل هو الإمام الحسن عليه السلام أو معاوية؟ وقد أجب على هذا السؤال بأجوبة مختلفة:

الأولى: فمنهم من جعل الإمام الحسن عليه السلام هو المتقدم في الصلح، من جهة مخالفته مع خوض الحرب مع معاوية، واختلافه مع سياسة أبيه أمير المؤمنين عليه السلام.
الثانية: وهم الذين جعلوا الصلح أمراً مفروضاً على الإمام الحسن عليه السلام حيث إن الإمام جعل وجهته الحرب مع معاوية وكان قبول الصلح ليس فقط في أول الخلافة. الموضوع المفروض والحل الوحيد من خلال الحوادث التاريخية.
هذه الدراسة تبين أن كلا الرأيين غير صحيح وقد غفل أصحابهما عن الرؤية العميقة والجامعة لأوضاع العراق، وقد تأثروا بمبانٍ كلامية، وتواجه إشكالات عديدة.

١. استاذ مساعد في قسم التاريخ بمعهد الحوزة والجامعة: mrhp1345@gmail.com

وبناءً عليه يقوم الكاتب بعرض تحليل ثالث خالٍ عن الإشكالات المتقدمة ومبتنٍ على الشواهد التاريخية الواقعية، وهو أن الصلح لم يكن عرضاً مفاجئاً ولا أمراً مفروضاً، وأن موضوع الصلح وإن كان أمراً متأخراً إلا أن التحليل العميق لسيرة الإمام الحسن المجتبي عليه السلام من خلال أوضاع العراق السياسية يبين أن سياسة الإمام الحسن عليه السلام الاستراتيجية في قيادة الأمة كانت مبتنية على فرضية عدم الموفقية في الجبهة العسكرية بين العراق والشام، وفي نفس الوقت فإن التحرك العسكري (أو قتل العرض العسكري) كان للصد عن الخسارة الفادحة غير القابلة للجبر، وللوصول إلى الأغراض السياسية العالية.

وهذه الإجابة تتضاد مع الإجابة الأولى بينما تكمل وتصلح الإجابة الثانية.

المفردات الأساسية: صلح الإمام الحسن عليه السلام، الإنباء بالصلح، معاوية، تاريخ الخلافة، المخالفة مع الإمام الحسن عليه السلام.

it emanated from a deep and thorough understanding of Imam from the circumstances of Iraq in that era. This comprehensive understanding pushed Imam to adopt a wholistic policy package from the beginning of his reign. Imam Hasan could well prophesy the defeat of Iraqi Muslims supporting him to the front opened in Sham (damascus) supporting Moavia. Also, Imam Hasan could discern the need to show military activity (military maneuver) to achieve long-term political purposes and to avoid a complete and irreparable defeat later on. The view offered in the current study flatly contradicts the first view and complements and reforms the first one.

Key words: Imam Hasan's reconciliation, prognostication of reconciliation, the history of caliphate, opposition of Imam Hasan with Imam Ali

Imam Hasan's prophecy of reconciliation with Moavie: a revisit of Imam Hasan's strategic policies towards Moavie

Mohammad Reza Hedayat Panah¹

Abstract

Imam Hasan's reconciliation and ultimate peace with Moavie is a turning point in the History of Shias and probably all Muslims. This event has been analyzed from different perspectives by several scholars. A fundamental issue is whether Imam Hasan or Moavie reached out a hand of friendship. Multiple answers were presented to this riddle. On the one hand, some believe Imam Hasan reached out a hand of friendship since Imam Hasan was reluctant to engage in war with Moavie and he didn't approve of the policies adopted by his late father Imam Ali towards Moavie. Yet, some other scholars hold that Jihad and confrontation with Moavie was the underlying policy of Imam Hasan and his reconciliation with Moavie in the beginning of Imam's reign occurred after a series of unwanted events imposed on Imam due to the circumstances and the status quo. The second stance implies a certain kind of surprise and a lack of comprehensive understanding of the circumstances prevailing in Iraq back then. Apparently, both of these stances were heavily influenced by the rhetorical presuppositions of those who formulated them and are erroneous indeed. The current study aims to offer a new (third) look at this controversial historical issue. In so doing, the present study aims to eradicate the errors present in the two previous answers by adopting a realistic historical exploratory research method. The current study postulates that reconciliation-although an inferior issue- of Imam Hasan was by no means an uncalculated decision,

1. Associate professor, department of history, Howze and university research center. Email: mrhp1345@gmail.com